

## « ایران در جهان عرب »

- ۷ -

### ((عراق عرب))

۸۵ - پیران روشن دل کربلا حکایت کردند مرا که شیخ عبدالحسین تهرانی پس از تحصیلات عالی از نجف به تهران آمد ، اطاقی را اجاره کرد و در آن جا زندگانی مینمود ، روزی يك شاهی به پول آن زمان از بقال سرگذر خوراك نسیمه می گرفت ، در یکی از روزها بقال بشیخ گفت . توانائی بیش از این مقدار نسیمه را ندارد !!! شیخ ناچار شد که فکری برای روزی خود کند ، بامداد به مجلس یکی از روحانیان بنام تهران شتافت ، در گوشه ای از آن محفل نشست ، قضا را متوجه شد که شیخ مجلس زیر سؤال يك نفر حکمی نوشته است که سؤال با جواب درست نیست !! پاسخ مطابق پرسش نبود !!

شیخ عبدالحسین وظیفه شرعی خود دانست که مفتی تهران را از اشتباه بیرون آورد ! خطاب بشیخ مجلس کرد و گفت : این حکمی که در زیر این پرسش نامه نوشته اید درست نیست و برخلاف همه مقررات و قوانین اسلامی است !! همه مجلسیان متوجه شیخ گمنام تازه وارد شدند !؟ این شیخنا کیست که برمفتی شهر ایراد گرفت شخصیت روحانی و علمی او را خرد کرد !؟

قاضی بنام تهران دستور داد که شیخ عبدالحسین را بزدند و از مجلس مفتی

شهر بیرون راندند ، مردم عوام گوساله پرست به همراه گماشتگان صاحب مسند شیخ  
بینوای ما را از پله‌ها پائین انداختند ، قسمتی از تن رنجور او صدمه و آزار دید ، شیخ  
باتن شکسته نالان نالان بخانه رفت و در این اندیشه بود که دانش‌وهنر در این شهر  
بزرگ مشتری ندارد .

در اینجا خرمهره را بهتر از جواهر می‌خرند ، باید کارساز آفرینش توجیهی  
فرماید ، کارساز ما بفکر کارما است .

فردای آن روز که این اتفاق افتاد ، بقال سرگذر نزد شیخ رفت و گفت :  
میرزا تقی‌خان امیر کبیر صدراعظم ایران می‌خواهد خدمت شما برسد و فرداش اینجا  
خواهد آمد !!

شیخ عبدالحسین گفت من امیر را نمی‌شناسم و او هم مرا نمی‌شناسد شیخ  
عبدالحسین نام در این شهر بسیار است ، اشتباه در نام شده است ، بقال و گماشته امیر  
گفتند مگر شما در مجلس مفتی شهر نبودید که آن ماجرا گذشت ؟ شیخ گفت .  
آری من بودم که مرا از مجلس بیرون کردند !! گفتند همین شما هستید  
که باید امیر بیدار شما آید .

بقال سرگذر چند فرش از خانه خود آورد و اطاق شیخ را فرش کرد و مہیای  
دیدار امیر شدند .

امیر کبیر بدیدن شیخ عبدالحسین رفت پس از احوال پرسی گفت شما کیستید  
از کجا آمده‌اید ، ماجرای مجلس قاضی و مفتی را برای من گفته‌اند که چگونه شما را  
از مجلس خود بیرون انداختند .

کیست که شما را بشناسد ؟

شیخ گفت : آقا سید اسداله اصفهانی فرزند سید محمد باقر اصفهانی روحانی  
مشهور اصفهان مرا درست می‌شناسد .

امیر کبیر ناهای به حجة الاسلام شفتی باصفهان نوشت ، پس از اندک مدتی  
سید در جواب نامه صدراعظم ایران نوشت ، من آن شیخ عبدالحسین را می‌شناسم که

بلند قامت است .

همسری دارد که آن زن از طایفه حواتم عرب می باشد من برایش در عراق عرب گرفتم ، و سه لیره مهریه زن قراردادم ، زنی است که خال مشکی در چهره دارد ، هر چه درس خواندم نزد او خوانده ام ، این نامه که بدست امیر کبیر رسید در فکر رفت که عجباً دانشمندی بزرگ و روحانی پارسا و پرهیزکار باید به سختی گذران کند ، هنرمندان از کرسنگی بمیرند و بی هنران بر صدر نشینند؟! تقویر توای چرخ گردون تقو .

در یکی از روز ها ناصرالدین شاه قاجار به همراه امیر کبیر از شیخ دیدن می کند ، امیر بشاه میگوید : این شیخ عبدالحسین است ، این هم نامه آقا سیداسداله اصفهانی است ، زنی فرستادم همسر شیخ را از نزدیک دید و همان زنی است که حجة الاسلام اصفهانی برای او گرفت ، شاه قاجار دستور داد که عدلیه امضاء شیخ را بخوانند و اجرا کنند ، میرزا محمد تقی خان امیر کبیر هم هزار اشرفی به شیخ تقدیم داشت ، دستور داد که از فردای آن در مسجد شاه درس بگویند تا فضلا از حوزه درس وی بهره مند شوند .  
روز اول کتاب ریاضی را در مسجد شاه درس میگفت دوسه نفر دانش پژوه بیشتر در حوزه درس حاضر نشدند .

روز دوم ده نفر از دانشجویان شرکت در درس داشتند ، روز سوم سی نفر از بهترین دانش پژوهان تهران درس خواندند ، روزهای دیگر نگذاشتند که استاد در صحن مسجد درس گوید ، او را با یوان مسجد شاه بردند و حوزه علمی تهران با او شد .  
پیش از کشته شدن امیر کبیر شیخ برای زیارت به مشهد رفت ، میرزا تقی خان کشته میشود و شیخ در مشهد بود .

پس از شهادت امیر خانم عزت السلطنه حکمی را در میان اوراق امیر پیدا کرد که میرزا تقی خان صدراعظم نوشته بود : هر چه دارم بشیخ عبدالحسین بخشیدم از میخ پرده اطاق گرفته تا هر چه هست مال شیخ است ، این خبر در شهر منتشر شد ، خبر بشیخ رسید که به تهران بازگشت کند ، مردم تهران وقتی شنیدند شیخ باز آمده همه باستقبال شتافتند

قضا را ناصرالدین شاه بهمراد میرزا آقاخان صدراعظم به فرح آباد رفته بود ، میرزا آقاخان دورین را بدست شاه داد که نگاه کند چه جمعیتی باستقبال شیخ رفته اند ، شاه قاجار دورین را درست گرفت و نگاه کرد دیده مردم از زن و مرد برنا و پیرمشتا فانه باستقبال شیخ شتافته اند !!

شاه بدیدن شیخ رفت و گفت سه کرور تومان پول امیر کبیر بشما بخشیده است ، این همه پول را میخواهید چه بکنید؟ شهریار قاجار باطناً از نفوذ شیخ نگران شده بود !!

شیخ بفراسد دریافت ، در پاسخ گفت ، گنبد بارگاه نجف اشرف را نادرشاه درست کرد ، گنبد بارگاه امام حسین را شاه اسماعیل صفوی بنا نهاد ، گنبد کاظمین را محمدشاه قاجار طلا کاری کرد . میخواهم با این پول قبه و بارگاه «سامرا» را بنام شما بنا سازم .

۸۶ - ثروت میرزا تقی خان را تخمین زدند سه کرور تومان شد ، همه را بدست شیخ سپردند ، میرزا آقاخان صدراعظم بشیخ گفت ، شیخنا از این نمذ کلاهی بمادهید؟! شیخ گفت یک باقیات صالحاتی برایت درست خواهم کرد ، مدرسه ای در کربلا بنا میکنم ، آرامگاه بسیار ارزنده و مخصوصی برای شما بیاد کار میگذارم ، آنگاه شیخ در کربلا مدرسه صدر را بنا نهاد ، توال و روشوئی مدرسه را در طبقه فوقانی قرارداد ، آرامگاه مخصوص جانشین امیر را در طبقه پائین آن بنا کرد ، بعد از وفات میرزا آقاخان جنازه اش را بکربلا بردند و در آرامگاه مخصوصی که شیخ در مدرسه صدر مهیا کرده بود بخاکش سپردند ، با این تدبیر وصی امیر کبیر انتقام ولی نعمت خود را از گور میرزا آقاخان صدراعظم گرفت .

۸۷ - پس از بنای صحن و حرم و بارگاه سامرا و طلا کاری گنبد مطهر آن باز هم پول امیر کبیر برکت کرد و باقی ماند ، شیخ دستور داد صحن و ایوان کاظمین را از نو بنا کنند ، نقشه ساختمان ایوان را بلند گرفتند تا بر آب دجله و آرامگاه امام اعظم ابوحنیفه مشرف باشد .

اهل سنت و جماعت بغداد به والی بغداد خبر دادند که نقشه شیخ است که آرامگاه امامان مذهب جعفری بلند پایه باشد ، والی بغداد به کاظمین شتافت که شیخ را دیدار نماید و جلوگیری از نصب چوبها و بناها کند ، خبر بشیخ رسید دستور داد هر چه زودتر در بنای ایوان کوشش کنند ، والی بغداد به صحن کاظمین رفت ، و خبر بشیخ دادند که حاکم عراق آمده شما را ملاقات کند ، شیخ در پاسخ گفت . از ایشان پذیرائی کنید تا خدمت برسم ، شیخ شتابان بسوی معماران و مهندسان شتافت پایه ها را هر چه زودتر استوار کردند ، پی ریزی ها را نیکو بنا نهادند پس از انجام کار به نزد والی بغداد رفت ، پاشای عراق پس از احوال پرسی گفت ، نظرم این است که ایوان کاظمین بلند نشود! شیخ گفت : این که مهم نیست ! می خواستید زودتر دستور فرمائید ، حال که گذشته است ، با این تدبیر شیخ ایوان کاظمین را نیکو بنا نهاد هوش و حسن تدبیر شیخ عبدالحسین بود که سه کرور تومان امیر کبیر را از چنگ ناصرال دین شاه قاجار و میرزا آقاخان صدراعظم بیرون آورد و بناهای آباد در سامرا و کاظمین و کربلا بنا نهاد و باقیات صالحیاتی هم برای دشمن امیر کبیر باقی گذاشت :

چنین کنند بزرگان چو کرد باید کار

### پارسا تویر گانی

#### دردها

دل داده ای به جان و دل آن درد را خرید  
با کس نکفت و گفت اگر ، کی کسی شنید  
دردی کشید کس نتوان یک جهان کشید  
آن طفل بی پناه ز مرگ پدر بدید  
اشکی شد وز گوشه چشمی فرو چکید

دردی که از تحمل آن کوه عاجز است  
وان پیر ناتوان تهیدست ، درد خویش  
وان سالخورده مام ، بمرگ عزیز خویش  
وان درد جانگداز که در دور کودکی  
با هر که روبرو شد و هر جا که راه یافت